

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين

الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين

اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين

عرض شد بحثی که ایشان مطرح فرمودند ، البته همین مشکل بحث های فرضی هم هست ایشان مطرح فرمودند این است که اگر شک بکنیم در اینکه آیا به اصطلاح قصد قربت شرط هست یا نه مقتضای اصل عملی چیست ؟ عرض کردیم که خوب ایشان یک مقدمه ای چیدند که آیا بین محصلات عقلیه و محصلات شرعیه فرق است ، چون گفته شده که اگر شک در محصل از شرعیات باشد براءت جاری می شود در عقلیات اگر باشد اشتغال جاری می شود این بحث را ایشان این طوری مطرح کردند و خوب این را هم نتیجه گرفتند که نه فرق نمی کند در هر دو یکی است .

بحث دومی را ایشان مطرح فرمودند که در ما نحن فيه آیا اگر می خواهد محصل باشد شک در محصل ، محصل چیست ؟ یعنی محصل برای به حساب ، یک دفعه محصل مثلا عنوان صلاتی است مثلا اقم الصلاة شک در این است که اصلا عنوان صلاتی صدق می کند یا شک در ملاک است یعنی این صلاة دارای ملاک هست یا نه ، یک دفعه شک در این است که اصلا این عملی که من انجام می دهم این امساک را که انجام می دهم بدون قصد قربت این اصلا عنوان صوم را پیدا می کند ؟ ایشان این را مفروغ عنه گرفته که این نمی شود یعنی این شک در محصل نیست عرض کردم فرق نمی کند ، ایشان شک در محصل و شک در عنوان را مثل غسل و طهارت گرفتند که اگر طهارت باشد شک در محصل است اما اگر در غسل باشد عنوان است براءت جاری می شود نه فرقی نمی کند در آنجا هم گفتند اگر شک بکنیم که آیا غسل محقق می شود یا نه عصر را انجام بدهیم تا مسلما غسل محقق بشود .

لکن خوب حالا بنا بر این مبنا پس بنا بر این یک دفعه شک در محصل است یعنی محصل به اصطلاح آن چیزی را که شارع خواسته است آن چیزی را که شارع خواسته است ایشان شک در محصل را به سه بخش تقسیم می کند ، یک دفعه هم شک در عنوان است یا به اصطلاح ایشان شک در سبب و مسبب ، سبب مثل صلاة مسبب هم مثل نهی عن الفحشاء و المنکر ، سبب مثل عنوان امساک ، مسبب هم به اصطلاح تقوی ، بلکه در غیر آن ، لعلکم تتقون .

حالا فرض کنید مثلا شک می کند که آیا باید جواب سلام را با قصد قربت بدهد رد تحیه با قصد قربت باشد یا نه حالا فرض کنید این جوری است حالا غیر از آن مثال هایی که زدیم اینجا چرا شک در محصل است با اینکه ظاهرش رد تحیه است دیگر . بگوییم بله از آیهی

مبارکه‌ی دیگری استفاده می‌شود که هدف اساسی از بعثت همه‌ی انبیاء قیام الناس بالقسط است و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان تمام این انبیاء آمدند ليقوم الناس بالقسط این ملاک است ، ملاک یقوم الناس بالقسط اساسش این است .

آن وقت اگر جواب سلام را با قصد قربت داد این قیام الناس بالقسط می‌شود ، بدون قصد قربت داد شک می‌کند که آیا این ملاک پیدا شد یا نه اینجا اشتغال جاری می‌شود ، دقت فرمودید ممکن است ملاک را از همان عنوان خود دلیل در بیاوریم مثل کتب علیکم الصیام لعلکم تتقون یعنی ملاک را یا ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر و ممکن است از یک دلیل عام در بیاوریم آن هم ممکن است از یک دلیل عام مثل ليقوم الناس بالقسط ... ملاک .

البته مرحوم نائینی شک در ملاک را قبول نکرد گفت اگر قبول بکنیم آیا جای اشتغال است یا جای برائت است ایشان می‌خواستند بگویند که اگر قبول بکنیم جای اشتغال است شک در محصل که آیا این نماز محصل ملاک هست یعنی نهی عن فحشاء والمنکر می‌کند این امساک محصل هست یعنی تقوا درست می‌کند یا نه ؟ در اینجا قاعده‌ی اشتغال جاری می‌شود باید قصد قربت را انجام بدهد ، ایشان خلاصه‌ی حرفش این است .

یک اشکالی کردند البته می‌گویم یک مقداری از مطلب خارج شدند ، خلاصه‌ی اشکال این است که بله اگر تعلق گرفت تکلیف به خود عنوان دیگر آنجا معنا ندارد که اشتغال جاری بشود مثلا عنوان اقم الصلاة اقيموا الصلاة درست است سبب نهی عن الفحشاء یا قربان کل تقی است اما تعلق امر به خودش گرفته است و اما اگر تعلق امر به مسبب گرفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله اصلا امر تعلق گرفت به خود اتقی ، در آنجا عنوانش فرق می‌کند اگر به مسبب گرفت آن شک در محصل می‌شود ، اگر به سبب گرفت شک در محصل نمی‌شود . نگاه می‌کنیم تعبیر امر را صیغه‌ی امر را ، این در ملخص کلامی که در ان قلت ایشان گفتند ، یک مقدار کلام ایشان طولانی شده و بالاخره چون این کتاب‌های چاپ قدیم هم عنوان نمی‌زنند جدا نمی‌کنند ، ویرایش‌هایش یک کمی غلط دارد به قول معروف ، یعنی درست نیست ، غلط یعنی ویرایش درستی ندارند گاهی عبارت‌ها مشوه می‌شود که اصلا مطلب کجا هست .

بعد ایشان فرمودند قلت : یرد علی ذلك . أولا : انه لا فرق فی باب الأسباب والمسببات بین تعلق التکلیف بنفس المسبب أو تعلقه بالسبب ، البته عرض کردم این مبنا که ایشان گفتند لا فرق روی این مبنا که اصولا تکالیف شرعی از قبیل مسببات تولیدی هستند روی این مبنا ، این مبنا را قبول بکنیم ایشان بعد تقدم سابقا بعد هم من شرح می‌دهم دیگر اینجا چون عبارت ایشان خیلی بد است مجبورم یک مقداری عبارت ایشان را بخوانم .

یعنی ایشان می گوید فرق ندارد بین اینکه به سبب بگیرد بگوید اقم الصلاة یا بگوید مثلا لا تقرب الفحشاء و المنکر مثلا ، نهی عن الفحشاء و المنکر را متعلق خطاب قرار بدهد فرقی نمی کند چرا چون مفروض این است که اگر امر به سبب خورد سببی که به این عنوان است سببی که معنون است به عنوان نهی عن فحشاء نه سبب مطلقا

لأنه لا يكون السبب بما هو فعل جوارحي متعلق التكليف ، بل هو معنون بمسببه التوليدي ، البته عرض کردم من بعد توضیح می دهم می خواهید الان توضیح بدهم .

ببینید آقا ایشان در این صفحه ای که ما هستیم ۱۶۷ است در صفحه ی ۱۶۵ فرمودند :

انه لا فرق في المحصلات ، بين ان تكون مسبباتها من الواجبات الشرعية كالطهارة بالنسبة إلى الغسلات ، أو كان من الملاكات ومناطات الاحكام والمصالح التي تبتنى عليها ، بناء على كونها من المسببات التوليدية ، یعنی اگر گفتند صلاة بخوان مراد صلاة نیست مراد نهی از فحشاء است مثل اینکه بگویند ورقه را بسوزان مراد ورقه ، آدم که کارش سوزاندن ورقه که نیست ، ورقه را در آتش می اندازد ، نماز هم از این قبیل است . نماز برای اینکه نهی از فحشاء درست بکند ، صوم از این قبیل است که تقوی درست بکند دقت کردید ، متوجه شدید چه می خواهند بگویند ایشان ، پس ایشان البته بعد می گوید ، بناء على كونها من المسببات التوليدية وان منعناه سابقا أشد المنع ، قبول نکردیم ، حالا دارد می گوید بناء بر اینکه ، معلوم شد ؟ این دو سه صفحه است این مبتنی است بر یک فرضی که ایشان منعناه اشد المنع ما با اینکه اشد المنع کردیم اما اگر قبول کردیم این قلت ایشان روی قبول است ها ، یعنی ، این معلوم شد ؟

می گویم خود من هم امروز گیر کردیم خدایا چرا این جوری صحبت می کند ایشان مخصوصا یک الحاصلی بعد دارد که دیگر بدتر صفحه ی بعد می آید ۱۶۸ ، یک تحصیل من جمیع ، این تحصیل من جمیع ما ذکرناه از صفحه ی ۱۶۵ تا اینجا است . یعنی تحصیل من جمیع ما ذکرناه این برای صفحه ی آینده است کلام ، این چون دیدم عبارتش خیلی مشوه است گفتم برای شما ، چون عرض می کنم اینها بد نوشته شده است و اصولا به نظر من عرض کردم یک دفعه ی دیگر هم نمی دانم در این بحث گفتم یا نه ، نظرم این بود که اگر می شد این کتاب فوائد تلخیص می شد شاید از کفایه برای درسی بودن بهتر بود خوب نوشته فوائد قشنگ است اما خوب بحث های زیادی دارد ، مثلا این بحث کلا برداشته بشود این قلت ، قلت ، خوب وقتی که شما اشد المنع منع کردید معنا ندارد که باز روی مسبب تولیدی بحث بکنید ، معلوم شد ؟ این قدر از وقتتان را بگیرید روی

بله اگر مسبب تولیدی شد فرقی نمی کند به مسبب بخورد یا به سبب بخورد ، فرقی نمی کند ، فرقی نمی کند بگوید ورقه را بسوزان یا بگوید ورقه را در آتش بیانداز اگر از قبیل مسببات تولیدی شد فرقی نمی کند بگوید اقم الصلاة یا بگوید اتقوا الله ، بگوید صوموا یا بگوید اتقوا الله فرقی با هم نمی کند یکی است این در قلت می خواهد این را بگوید این را می گوید روی مبنا که آن جزو مسببات تولیدی باشد و ان معناه اشد المنع دقت فرمودید ؟ ما این مطلب را منع کردیم اگر

لذا من معتقدم که کل این مطلب ایشان از جاهایی که باید حذف بشود دو سه صفحه اینجا ، حرفها ، این بحث فرضی است دیگر بحث علمی فرضی و عرض کردیم بحثهای فرضی علم نیست تصورات و تخیلات است دیگر ممکن است طرف

یکی از حضار : اگر بخواهیم اینها را بحث بکنیم ادبیات هم ندارد باید همین طوری در فرضیات بروید

آیت الله مددی : باید فرضیت ندارد و روی حد ، اصلا معلوم نیست کسی هم که قائل به مسببات تولیدی باشد باز این حرفها را بزند آخر می گوید این طور نیست حالا شما می گوید من که قائل نیستم اگر قائل باشم ، خوب آن آقای که قائل است ممکن است این حرفها را نزند اصلا دقت فرمودید ؟ و لذا اینها به تصورات شبه است و اصولا علم نیست ، علم حقیقتش تصدیق است اینها تصدیق نیستند دقت می کنید ؟

من چون دیدم عبارت خیلی مشوه است حتی ذهن من را هم مشبه کرد بعد یادم آمد که حالا امروز مثلا آن عبارت سابق را سه چهار روز پیش خواندیم برگشتم به عبارت سابق دیدم حالا حل شد مشکل حل شد این ان معناه اشد المنع ما قبول نکردیم ، حالا اگر قبول کردیم ، اگر قبول کردیم می گویم فرقی نمی کند تکلیف بخورد به اسباب یا به مسببات ، مثل این می ماند فرقی نمی کند تکلیف بخورد به اینکه ورقه را در آتش بیاندازد ، این طوری است دیگر ، یا بگوید این را بسوزان فرقی نمی کند چون در سوزان هم با ورقه یعنی بیانداز در آتش یعنی اینکه بسوزد .

ایشان می خواهد بگوید انداختن در آتش عنوان سوزاندن است ، روشن شد ؟ لکن قبول نکردیم اگر قبول بکنیم این طور است ، اگر از مسببات تولیدی باشد .

لأنه لا يكون السبب بما هو فعل جوارحي ، یعنی نماز به عنوان نماز ، متعلق التکلیف ، بل هو معنون بمسببه التولیدی يكون متعلق التکلیف ، فليس الامر بالغسل بما هو هو وبما انه اجراء الماء على المحل مطلوباً ، بل بما انه افراغ للمحل عن النجاسة الذي هو عبارة عن الطهارة وقع متعلق الطلب.

البته اینها عرض کردم ایشان این جور می فرمایند یک کسی ممکن است بگوید مسبب تولیدی نه آقا غسل بما هو غسل مطلوب است
کما اینکه گفتند الوضوء غسلتان و مسحتان . کما اینکه گفتند آقا در آیهی مبارکه گفته و ان کنتم جنبا فاطهروا ، از آن طرف در آیهی دیگر
گفته الان ان تغسلوا پس غسل و طهارت یکی است حالا کسی گفت غرض این مطلبی که ایشان می گویند که غسل بما هو غسل نیست
باید ، نه ظاهر آیهی مبارکه یعنی طهارت ، تحصیل طهارت با غسل یکی است هیچ فرقی نمی کند فاطهروا یعنی اغتسلوا چون در آنجا گفت
ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا ، هر دو به کار برده شده است .

و عرض کردیم اصلا در باب غسل هم عده ای معتقدند جزو عبادیات نیست عرض کردیم عده ای معتقدند از اهل سنت عبادی آن چیزی
که معقول المعنا نیست ، خوب غسل که معقول المعناست بدن را می شوید خوب تمیز می کند این که معقول المعنا هست ، پس این مطلبی
که ایشان گفته که فرقی نمی کند بله و من هنا قیل ، این که خیلی زیادی در زیادی است دیگر نمی خوانیم .

بعدش آن آقا فرمود کما اذا شک فلان بعد فرمود : وهذا بخلاف ما إذا تعلق در ان قلت ، فانه يكون حينئذ للسبب بماله من الاجزاء
والشرائط حیثتان : حیثية دخله في حصول الملاك ، وحيثية تعلق التكليف به ، در حیثیت دخل در حصول ملاک خوب اشتغال جاری
می شود چه می دانیم ملاک حاصل شد یا نه ، اما حیثیت تعلق التكليف به شک در تعلق تکلیف کردیم می شود برائت لذا دو حیثیت دارد
یکی برائت یکی اشتغال .

والبراءة وان لم تجر فيه من الحيثية الأولى لأنها ليست جعلية بل هي واقعية تكوينية ، الا انها تجرى فيه من الحيثية الثانية ، این در ان قلت
بود بعد مرحوم نائینی یک جوابی هم از این می دند که دو تا حیثیت دارد و برائت جاری می شود .

وثانيا :هب ان هناك حیثیتین ، ببینید همه اش فرض اندر فرض است هب فرض کن حالا خیلی خوب ، ان هناک حیثیتین ، الا ان إحدى
الحيثيتين تقتضي الاشتغال ، چون آن حیثیتی که در حصول ملاک باشد ، والأخرى لا تقتضيه ، آن وقت یک قاعده ای ایشان می گذارند اگر
دو تا حیثیت جمع شد یکی مقتضی بود ، یک لا مقتضی بود آن که مقتضی بود مقدم است ، دقت کردید ؟ ومن المعلوم : ان ما ليس له
الاقتضاء لا يمنع عن اقتضاء ما فيه الاقتضاء ، فلو اجتمع في شيء واحد جهتان : جهة تقتضي الاشتغال ، وجهة تقتضي البراءة ، فالاعتماد
على الجهة التي تقتضي الاشتغال ، لان عدم المقتضى لا يمكن ان يزاحم ما فيه المقتضى . این باز خود ایشان

واما دعوى : باز یک فرض دیگر ، و اما دعوى : ان مقتضى اجراء البراءة عن تعلق التكليف بالسورة ، مقتضایش این است ، هو ان
المجموع الشرعي وما هو المحصل هو خصوص الفاقد للسورة ، یعنی می گوید شما اگر برائت جاری کردید چون مفروض این است که

نمازی را که می خواهید بخوانید که ملاک درست کند نهی از فحشاء ، حالا که برائت از سوره جاری کردن است از وجوب سوره پس آن نمازی که این ملاک را درست می کند فاقد است اگر برائت آمد ، اگر برائت آمد آن ملاک فاقد است یعنی آن ملاک قائم است به نمازی که درش سوره نیست محصل خصوص فاقد للسورة ، فلا یبقی مجال لدعوی دخل السورة فی الملائک حتی تكون هذه الحیثیة مقتضیة للاشتغال ، بل هذه الحیثیة تعدم ببرکة اجراء البراءة فی الحیثیة الأخری در حیثیت دیگری

این دعوی ساقطه ، این مطلبی که ایشان گفت البته یک شرحی داده ایشان ما هم این مطالب را تصادفاً تازگی اخیراً گفتیم لکن عبارت ایشان مغلق است عبارت بنده واضح است

فهی فی غایة السقوط ، چون مطلب علمی است بد نیست از جهت علمی بودنش من بخواهم عرض بکنم ، لابتنائها علی اعتبار الأصل المثبت ، چون لازمه اش اصل مثبت است ، الذي لا نقول به ، إذ لا فرق فی الأصل المثبت ، بین باب اللوازم یعنی به حساب معلولات ، والملزومات ، که علل باشد و بین باب الملازمات ، ملازمات هم همینطور است .

وبعبارة أخرى : كما أن اثبات الحكم الشرعي المترتب على اللازم العقلي أو العادي لمؤدى الأصل المثبت - كاثبات الآثار المترتبة على انبات اللحية ، آثاری که بر انبات لحيه است ظاهراً انبات درست نباید باشد ، انبات یعنی رویاندن نه روییدن مراد است نبات لحيه باید باشد ما نمی خواهیم ریش را در بیاوریم که خودش ریش در می آید به نظرم انباتش هم البته حواسش خوب بوده الحمدلله خوب چاپ کردند چون اثبات و انبات شبیه همدیگر نوشته می شود یکی را اثبات نوشته یکی را انبات نوشته ، خوب نوشته اما ظاهراً درست نباشد باید نبات باشد .

یکی از حضار : فاعلش خداست .

آیت الله مددی : اصلاً نه ، خوب انبات نیست انبات به آن نمی گویند نبات لحيه ، سبز شدن لحيه به اصطلاح ، حالا به هر حال خیلی دعوا نکنیم ملا نقطی خیلی باز اشکال در اشکال ملا نقطی نشویم .

کاثبات الآثار المترتبة على انبات اللحية الملازم للحیوة ، یعنی اگر شما گفتید زید تا دو سال پیش زنده بود پس الان هم زنده است پس اگر الان زنده است ریش در آورده چون دو سال پیش ۱۸ سالش بود الان می شود ۲۰ سال ریش در آورده دیگر نمی توانیم اثبات ریش داشتن را بکنیم مثلاً یک اثری است متعلق باشد به ریش داشتن آن را نمی توانیم اصل مثبت است . البته عرض کردیم این اصل مثبت بنا بر اینکه اصول عملیه باشد برای اینکه امارات باشد قبول می کنیم .

كذلك لو ترتب جعل شرعي على جعل آخر ، اگر ترتب ، این ملازمات است ، أو نفی جعل آخر و كان مؤدى الأصل اثبات أحد الجعلين أو نفيه - كما فيما نحن فيه - لا يمكن اثبات ذلك الجعل الشرعي الا على القول بالأصل المثبت ، ببینید ایشان می خواهد چه بگوید ، می خواهد بگوید شما می آید می گوید ما براءت جاری می کنیم ، براءت برای چه ؟ براءت برای اینکه آیا سوره واجب است یا نه خوب می گویم اصل براءت است عدم وجوب ، حالا از آن طرف هم می گوید اگر شک در محصل شد اشتغال است اینطور می گویم ، می گویم حالا که براءت جاری شد پس اینطور می گوید نمازی که بدون سوره است محصل ملاک است ، دقت کردید ؟ نمازی که بدون سوره است این محصل ملاک است ، حالا که محصل ملاک شد پس دیگر اشتغال جاری نمی شود روشن شد ؟ این اشکال این بود .

ایشان می گوید شما با براءت نمی توانید بگوئید محصل ملاک است ، دقت کردید ؟ شما فقط می توانید بگوئید براءت واجب نیست ، شما با براءت می توانید بگوئید واجب نیست ، سوره واجب نیست اما نمازی که فاقد سوره است این هم محصل ملاک است که اگر شک در محصل شد اشتغال نه اشتغال نمی آید دیگر این محصل ملاک فاقد سوره است این می گوید اصل مثبت است می گوید مطلب ایشان ، ما این را در کجا گفتیم رد بر خود نائینی رحمة الله عليه .

مرحوم نائینی فرمودند فرق بین براءت عقلی و شرعی ، اگر یادتان باشد همین تازگی گفتیم ، براءت عقلی قبح عقاب بلا بیان است لازمه اش نفی حکم ظاهرا است ، براءت شرعی نفی حکم ظاهرا است ، لازمه اش عقاب ندارد ، لازمه اش نفی عقاب است . ما عرض کردیم این مطلب ایشان در یک طرفش این شبیه همین بحث است دقت کردید ، عرض کردم من شبیه همین بحث ایشان را من خودم به ایشان اشکال کردیم این شبیه این بحث است .

اگر شما براءت شرعی را قبول کردید ، حدیث رفع را قبول کردید ، مفادش نفی حکم ظاهر هم شد ، خوب اگر نفی حکم شد دیگر عقوبت ندارد خوب ، این را می شود قبول کرد . اما اگر گفتیم نفی عقوبت ، عقوبت نداریم پس نفی حکم ، این لازم ندارد ، این همینی است که اینجا دارد شبیه این مطلب ، روشن شد ؟

این مطلبی که ایشان گفته لذا عرض کردم نکته ی علمی دارد باید بخوانم با اینکه قبولش نداشتم ، یعنی جایش اینجا نیست اما مطلب ایشان درست است دقت کردید ؟ این یک مطلبی است که ما به خود ایشان هم اشکال کردیم ، یعنی شما می توانید بگوئید سوره واجب نیست با براءت اما اثبات بکنید فاقد سوره هم محصل ملاک است این را نمی توانید بگوئید این اصل مثبت می شود دقت کردید ؟ این مطلب ایشان درست است .

شما نمی‌توانید ، شما فوقش می‌توانید بگویید نمازی که فاقد سوره است آن واجب این است حالا سوره درش باشد یا نباشد مهم نیست واجب بلا سوره هم واجب است اما محصل ملاک دقت کنید ، تکلیف خورده به بقیه‌ی اجزاء حالا اگر قبول بکنیم تکلیف خورده به بقیه‌ی اجزاء پس فاقد سوره محصل ملاک است ، پس اگر محصل ملاک شد شک در ملاک نداریم لذا اشتغال جاری نمی‌شود دقت کردید ؟ مرحوم نائینی می‌خواهد ، این نکته درست است این نکته‌ی ایشان درست است ، این نکته‌ی ایشان ، این چرا چون جزو به حساب ملازمات است این ملازمات را شما با اصل عملی نمی‌توانید اثبات بکنید ، با اصالة البرائة نمی‌توانید بگویید فاقد سوره محصل ملاک است پس ما شک در محصل نداریم اشتغال جاری نمی‌شود روشن شد ؟ این مطلب ایشان درست است و لکن اصل خود مطلب ایشان غیر درست بود و این یک مطلبی است حالا من نمی‌دانم وارد بشویم یا نه اصلا

عرض کردیم یک بحثی که آقایان دارند در مرحوم شیخ هم دارد تعارض اصول را اینها مطرح کردند مثل فرض کنید مثلا استصحاب با قاعده‌ی سوق مسلم ، مثلا استصحاب با قاعده‌ی تجاوز این دو تا با هم تعارض دارند ، مرحوم شیخ اینها را مطرح کرده در آخر بحث استصحاب ، شاید بعضی‌ها هم در مباحث تعارض اصول و ادله و اصول مطرح بکنند بعد از شیخ . علی‌ای حال یک بحث سنگینی است ، یک بحث قشنگی است ، یک بحث مرتبی است یعنی بحث علمی است اینجا در حقیقت یک نوع اگر بخواهیم نکته‌ی فنی‌اش را بگوییم تعارض ما بین دو تا اصل غیر مثبت هستند ، چون عرض کردیم ترتیبی را که آقایان گذاشتند یا قطع پیدا می‌شود یا ظن معتبر که امارات باشد اگر نشد می‌رسد به اصول ، اصول یک اصول مثبت داریم آنها مقدمند ، اصول مثبت اولاً

یکی از حضار : محرز

آیت الله مددی : محرز یا مثبت ، معذرت می‌خواهم اصول محرز یا اصول تنزیلی

آنها مقدمند اگر اصول تنزیلی نبود آنها دیگر در رتبه‌ی واحده‌اند ، اصول غیر تنزیلی در همین احکام برائت و اشتغال است این برائت و اشتغال رتبه‌شان یکی است ، چون یا شک در ثبوت تکلیف است می‌شود برائت ، یا شک در سقوط تکلیف است می‌شود اشتغال ، حالا در اینجا ایشان آمده گفته هر دو می‌آیند هم برائت می‌آید هم اشتغال ، حالا این مطلب را شرح بدهیم به نظرم از وقت خیلی خارج بشویم و مخصوصا مرحوم نائینی که اینجا برائت را از راه برائت شرعی وارد شدند من فقط اجمالا عرض می‌کنم آنجا آقایان راه‌های متعدد رفتند من حالا نمی‌خواهم وارد آن راه‌ها بشوم یکی از راه‌هایش حکومت است به این معنا که مثلا می‌گوید لا تنقض

شما مثلا در سجده شک در رکوع کردید خوب می توانید استصحاب عدم رکوع بکنید ، چون وقتی قائم بودید که رکوع نبود الان هم در سجده هستید استصحاب عدم رکوع یا اصالة عدم الركوع لکن از آن طرف هم قاعده‌ی تجاوز جاری می شود درست شد ، لذا با هم تعارض آن وقت جواب دادند .

اینجا حکومت است چرا چون لا تنقض اليقين بالشك ، شما یقین را به شك نقض نکنید ، از آن طرف هم آمده انما الشك في شيء لم تجزه اذا جزته فشكك ليس بشيء ، پس این شك را برداشت آن لا تنقض اليقين ، دقت کردید ؟ پس شما اصلا شك ندارید این آمد گفت شك ندارید این نحوه‌ی حکومتش این شکلی است ، گفت انما الشك في شيء لم تجزه این راهی که آقایان رفتند ، عرض کردیم این راهی اجمالا ، خوب راه دیگر هم رفتند که نمی خواهیم بگویم .

اما فرض کنید در جایی که قاعده‌ی سوق المسلم داریم آنجا ندارد که مثلا شك نداریم لو لم یجز هذا لما قام للمسلمين سوق اگر درست نشود مسلمان‌ها بازاری ندارند خوب این هم بر استصحاب مقدم است ، قاعده‌ی سوق بر استصحاب مقدم است شما گوشتی را از قصاب می گیرید نمی دانید تزکیه شد یا نه اصل عدم تزکیه است ، استصحاب عدم تزکیه .

اینجا نیامد گفت ليس لك شك ، اینجا یک حکومت درست می کنید ،

یکی از حضار : اماریت را

آیت الله مددی : اماریت نه سوق مسلمان ، اصل است .

یکی از حضار : مثلا فرمودید یک جایش صرف الوجود است یعنی یک طرفش ماند بقیه اش جایی ندارد برای این تعارضها

آیت الله مددی : آن حالا توضیحاتی بود که ما عرض کردیم در آن ، دقت کردید ؟

انما الشك في شيء ، آنجا دارد فليس بشيء ، فاذا ، آنجا خیلی ، آنجا را چه کار می کنیم .

و لذا ما عرض کردیم این مطلبی را که ما گفتیم مطلبی بود که از ورود هم بالاتر بود نه حکومت ، اصولا عرض کردیم و لذا در باب همان

قاعده‌ی تجاوز هم در یک لسان دیگر دلیل آمده بلی قد رکعت ندارد شكك ليس بشيء ، بلی قد رکعت ،

یکی از حضار : این یعنی اصلا نبین

آیت الله مددی : ها یعنی قیام را ندید اصلا .

عرض کردیم وقتی آن حالت سابقه را ندید اصلا خود به خود استصحاب جاری نمی شود راهی که ما رفتیم این بود ، چون آقایان تبعاً للشیخ در اول رسائل فرمود : الشک اما ان لوحظت فيه الحالة السابقة ، این لحاظ را در استصحاب آورد ، ما عرض کردیم تمام اصول عملی درش لحاظ دارد ، با لحاظ اصول عملی عوض می شود اگر ،

و لذا با تعبیر و لذا ما همیشه عرض کردیم نکته ی اساسی لسان تعبیر است ، اگر به شما گفت آقا شما در وقت ذبح آنجا حاضر بودید یعنی اصالة عدم التزکیة جاری می شود دیگر به سوق مسلمان نگاه نکن از دست چه کسی گرفتی نگاه نکن ، مثل گوشتی که شما در صحرا پیدا می کنید ، اگر در صحرا گوشت پیدا کردیم اصالة عدم تزکیه جاری می شود خوب ، اصالة الحل جاری نمی شود ، شما گوشتی که از دست مسلمان می گیرید اصالة سوق المسلم جاری می کنید ، دقت کردید ؟ اما اگر در صحرا بود اگر گفت در وقت ذبح حاضر بودی یکی است هیچ فرق نمی کند ، صحرا و بازار و مؤمن و غیر مؤمن یکنواخت می شود ، سوق و غیر ذلک یکنواخت می شود ، روشن شد چه می خواهیم ؟

لذا ما از این راه وارد شدیم از بلی قد رکعت نه شکک لیس بشیء اما امثال آقایان که از راه شکک لیس بشیء وارد شدند در اینجا قاعده اش این بود ، مرحوم نائینی می خواهد بگوید اینجا به اصطلاح حیثیت حصول ملاک و محصلیت این حیثیت اشتغال درست می کند آن حیثیت اینکه دخیل در تعلق تکلیف است یا نه براءت ، یکی اش حیثیت به حساب اقتضای اشتغال دارد یکی لا اقتضاء است نسبت به براءت ، اگر اینطور شد آنکه فيه الاقتضاء مقدم است ، خوب شیخنا شما هم که دلیلتان عبارت از حدیث رفع است ، به حدیث رفع که نمی شود تمسک کرد چون حدیث رفع موضوعش ما لا یعلمون ، حیثیت اشتغال یعلم نمی شود ، وقتی می توانید شما از ما لا یعلمون دست بردارید که یعلم باشد مثل آنجا گفت شکک لیس بشیء دقت کنید می خواهیم چه بگویم ؟ شما وقتی می توانید از ما لا یعلمون

دو بحث است یک بحث می گوید اصلا حدیث رفع جاری نمی شود اینجا خیلی خوب جاری نشد دیگر اصلا ، بحث براءت نگیریم ، جای براءت نیست دیگر اصلا اشتغال است و تمام شد ، یک دفعه می خواهید بگویند نه براءت جاری می شود در حدیث رفع اما اقتضای اشتغال مقدم است بر او هر دو هم در یک رتبه اند مشکل چیست اینجا ؟ اصل تنزیلی مقدم است بر اصل غیر تنزیلی ، اینجا هر دو اصل غیر تنزیلی هستند ، یکی اقتضاء اشتغال دارد یکی لا اقتضاء است ، آن که اقتضاء دارد مقدم است ، خیلی خوب سلیمان این مطلب درست ، لکن شما که به حدیث رفع تمسک می کنید ، اگر یا حدیث رفع جاری نمی شود دیگر بحث براءت نکنید ، فقط اشتغال جاری می شود ، اگر حدیث رفع جاری می شود وقتی حدیث رفع از آن رفع ید می کنیم که یعلمون باشد مثل شکک لیس بشیء .

لذا شما این روی مبانی خودتان اصلا این مطالب روشن نیست البته این

یکی از حضار: علم اجمالی را علم نمی دانید نه؟ شاید علم اجمالی را چون یعلمون می دانند از آن دست برمی دارند

آیت الله مددی: نه اینجا شک در سقوط است کار به علم اجمالی ندارد چون شک در حصول ملاک است، محصل است، تنجیز علم اجمالی نیست، احتیاط یکی از مواردش علم اجمالی است، شک در سقوط هم هست ولو علم اجمالی هم نباشد بله غیر از آن است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟

پس شما یا باید بگویید حدیث رفع جاری نمی شود، بله شما ممکن است بگویید من نگاه کردم به براءت عقلی نه به براءت شرعی بین براءت عقلی و اشتغال لحاظ کردم اینجا اشتغال مقدم است این مطلب ایشان درست است و لذا ان شاء الله سیأتي باذن الله دیگر نمی خواستیم وارد بشویم، در باب اقل و اکثر ارتباطی سه رأی است، یک رأی این است که در آنجا اشتغال جاری می شود، یک رأی این است که در آنجا براءت جاری می شود، یک رأی این است که در آنجا براءت جاری می شود، یک رأی این است که آنجا بین براءتین فرق می کند، براءت شرعی جاری می شود، براءت عقلی جاری نمی شود یا به عکسش تفصیل بین براءت عقلی و شرعی اینکه آقایان می گویند فرق بین براءت عقلی و شرعی چیست یکی اش اقل و اکثر ارتباطی است روی بعضی از مبانی ان شاء الله توضیحاتش را خواهیم داد که از نظر ما اصلا اگر فرض اقل و اکثر ارتباطی به آن فرضی که ما گفتیم براءت جاری می شود توضیحش در محل خودش.

و اما این مطلب ایشان اولاً بحث حیثیات مطرح نیست، بحث لحاظ است. ایشان چون لحاظ را در استصحاب گرفتند اینجا حیثیت گفته حیثیت لحاظ نیست نه، همین که شما ملاک دنبال، ولو تعلق التکلیف باقم الصلاة لکن در واقع یعنی نهی عن فحشاء والمنکر اگر نظرتان به نهی عن فحشاء و منکر چون خودش اشتغال می آورد چون شک می کند اشتغال حاصل شد یعنی نهی از فحشاء و منکر.

اگر شما گفتید نه حالا که آمد گفت اقم الصلاة کاری به ملاک ندارد اگر کاری به ملاک ندارد براءت جاری می شود این دیگر واضح است، نکته اش هم این نیست که حدیث رفع باشد یا نباشد نکته ی عقلی است نکته ی عقلانی است همان قاعده ی عقلانی که گفتیم این راهی راه آن آقا گفت حیثیة آن هم درست نیست، این جوابی هم که مرحوم نائینی داد این هم درست نیست، دیگر اگر، یعنی در باب اصول عملیه لحاظ بکنید، قوامش به لحاظ است، چون در اصول عملیه فرض جهل است، جهل که شما فرض کردید آن فرض اساسی اصول عملیه جهل است، شما می خواهید یک اصلی را قرار بدهید اصل باید یک لحاظی را بکنید، نکته ای را ببینید مناسب با آن نکته قرار بدهید مناسب با آن، دقت کنید.

مثلا شما در سجده شک می کنید رکوع کردید یا نه نمی گوید اصل عدم رکوع است چرا چون شما می خواهید بگویند که من الان جهل دارم نمی دانم مناسب با این حالت شما چیست؟ یک: شما در نماز هستید، دو: می دانید نماز ترتیب دارد، قیام دارد، رکوع دارد، سجود دارد، سه: شما قیام و اینها را می دانید، چهار: الان سجود هستید، مناسب با مجموع حالات چیست رکوع انجام دادید، بلی قد رکعت. استصحاب نیست، یعنی لحاظ کرد این شک

یکی از حضار: این لحاظ اسم امروزی اش چیست؟

آیت الله مددی: لحاظ یعنی این حالت را دیده، طبق این مناسب با این حالت چه گفته انجام دادن رکوع است، مناسب با این حالت انجام ندادن رکوع نیست.

یکی از حضار: این که عرف همان کار قبل را انجام داده و به اینجا رسیده است.

آیت الله مددی: ها یعنی حالت نماز خوب دقت کنید

و لذا عرض کردیم چون این ضوابط را نوشتند، در اصول عملیه فروض را خوب دقت کنید، جهل، اول اولش جهل به واقع است، چون جهل به واقع دارید شما می توانید احتمالات زیادی را فرض بکنید یک فرض واحد ندارید، ممکن است بگویند بله آقا درست است شما این مطلب، لکن من نگاه می کنم شما قبل از رکوع در مسلم شما به قبل از رکوع نگاه بکنید اگر قبل از رکوع شد می شود استصحاب، این می آید می گویند بلی قد رکعت، بلی قد رکعت البته عرض کردم این در بلی قد رکعت یک احتمال دیگر هم دادیم بعدها مطلع شدیم که مبنای بعضی از علمای کوفه بوده آن اگر بشود معنای کل حدیث عوض می شود حالا دیگر نمی خواهیم وارد آن بحث بشوم.

یکی از حضار: اینقدر ظهور دارد که استصحاب نه که اصلا آدم تعجب می کند که چطوری شک کردن که

آیت الله مددی: ها گفتن استصحاب معارض با قاعده ای تجاوز است

یکی از حضار: می گویند استصحاب نه، قبل را رها کن، درست انجام دادی، دیگر با این تفصیل و توضیح اصلا چرا باید شک بکنیم

که معارض هستند؟

آیت الله مددی: آقایان برداشتند شک کردند، چرا چون دیدند حالت سابقه

بله عرض کردم دو حالت نه چند جور می شود فرض کرد چرا چون مفروض جهل است ، مثلا یک دفعه لحاظ این می کند می گوید آقا شما کار به سابقت نداشته باش ادامه بده نماز را ، ببینید این اصلا تنزیل ، اصلا تنزیل نکرد نگفت رکوع انجام بده ، نگفت به حالت سابقه برگرد ، چرا چون عرض کردم این و لذا می شود اصل غیر تنزیلی .

در همین مثال واحد سه تا اصل می شود جاری بشود ، یک : اصل تنزیلی استصحاب ، اگر قیام را نگاه کرد . دو : اصل تنزیلی رکوع ، قاعدهی تجاوز . سه : اصل غیر تنزیلی که نتیجه قاعدهی تجاوز است آن که اصلا تو کار نداشته باش رکوع انجام دادی ، قیام انجام دادی ، رهایش کن ، تو در سجده هستی نمازت را ادامه بده امضی فی صلاتک ، تصادفا داریم .

یکی از حضار : مثل قاعدهی سوق مسلم است .

آیت الله مددی : سوق مسلم هم همینطور است ، می تواند بگوید آقا مگر شما در وقت سر بردن آنجا بودید ؟ استصحاب می شود ، شما از دست مسلمان گرفتید ؟ قاعدهی سوق مسلم ، آقا به این کارها کار نداشته باش گوشت را گرفتی برو بخور ، این برو بخور می شود اصل غیر تنزیلی نه نگاه می کند مزکی است نه غیر مزکی برای شما تعیین وظیفه می کند ، این لحاظ مراد این است ، یعنی نه لحاظ کرده دست مسلمان گرفتی نه لحاظ کرده حین ذبح آنجا بودید ، اگر ، دقت فرمودید . این که من می گویم لحاظ شما فکر می کنید لحاظ یعنی چه مراد این است . ببینید چطور لحاظ کرده با لحاظ اصول عوض می شود و لذا تعارض ، روشن شد ؟ چون این مبنا را نگفتند این اولین بار بنده مطرح کردم ، اصلا ، به نظر من خیلی علمی و به مجرد عدم لحاظ کانما اصلا دیگر آن اصل جاری نمی شود .

مثل همان که من مثال زدم دائما مثل موج ساکن ما موج ساکن نداریم موج حرکت آب است نمی توانیم بگوییم موج ساکن است ، همین که حرکت نبود دیگر موج نیست ، همین که ، اصلا قوام اصل به لحاظ است ، همین که لحاظ نکرد همین که گفت بلی قد رکعت ، بلی قد رکعت یعنی من رکوعت را دیدم خوب می دانیم که قبل از رکوع قیام است خوب می توانست قیام ببیند ، همین که قیام را ندید یعنی استصحاب جاری نیست ، تعارض دیگر ندارد ، دقت فرمودید ؟

و لذا یک اشتباه آقایان بین اصول و امارات اینجا را اشتباه گرفتند این در باب امارات درست است ، اگر گفت لحم ارنب حلال است ، گفت لحم ارنب حرام است اینها تعارض دارند ، چون آنجا با لحاظ نیست ، آنجا لحاظ نیست ، آنجا خبر است ، این دو تا با هم تعارض دارند . اینها خیال کردند اگر استصحاب بود یا تجاوز بود با هم تعارض دارند . این مبنا را برای اولین بار ما مطرح کردیم که اصولا جای تعارض نیست در اصول .

شما اگر آمدید بردید روی باب ملاکات همین که شک در حصول ملاک کردید اشتغال است جای برائت نیست اصلا ، نه برائت عقلی جاری می شود و نه برائت شرعی جاری می شود ، حدیث رفع را که قبول نکردیم ما ، برائت شرعی را که قبول نکردیم ، حالا بعضی از آقایان معاصر ما برائت عقلی را قبول نکردند برائت شرعی را قبول کردند ، حدیث رفع هم که مشکل داشت سند نزد آنها رفتند روی حدیث حجب ، گفتند برائت شرعی با حدیث حجب ، گفتیم حدیث حجب مشکلس خیلی بیش از آن حدیث رفع است ، هر دویشان مشکلات فراوانی دارند ، دقت فرمودید ؟

و لذا ما برائت عقلی به این معنا که قبح عقاب بلا بیان ، گفتیم که اصلا آن چون بحث کلامی است گفتیم نه ، برائت عقلی به این معنا چون برائت چند جور می شود معنا کرد خود برائت را چند جور ، یکی از معانی این است که حکم تا به مرحله ی وصول به مکلف نرسد منجز نمی شود تا حکم منجز نشد موضوع آثار جزائی نمی شود .

یکی از حضار : حالا اصلا همین تکه ی آخرش که شما می فرمایید همین هم لازم است در اصول بحث کنیم ؟ چه کاری ما به احکام جزائی داریم ؟ یعنی عقاب اخروی ، بگوییم آقا تکلیف ندارد ، منجز نیست همین جا بس دیگر آن هم نگوییم .
آیت الله مددی : آخر چون بعد می خواهیم مقام امثال را بگیریم .

آخر عرض کردیم ما در اصول ۷ محور را می بینیم ، محور هفتم امثال و عصیان است ، ما می گوییم امثال و عصیان متوقف بر تنجز است اگر تنجز شد امثال و عصیان معنا دارد اگر تنجز نشد امثال و عصیان معنا ندارد . دقت کردید ، آن چرا می گوییم برای ، چون ما بنا به این گذاشتیم که مقام امثال را هم در اصول بحث کنیم ، حقیقت امثال و کیفیت امثال را بحث کنیم ، اگر به مقام امثال نرسید ، دقت کنید اگر به مقام تنجز نرسید امثال ندارد .

یکی از حضار : منجز نشد شما تکلیفی ندارید .

آیت الله مددی : نه تکلیف داریم ، چرا نداریم ؟ هست تکلیف .

یکی از حضار : نه تکلیف منجز

آیت الله مددی : ها احسنت .

یکی از حضار : نیاز نیست و شما هم نیاز نیست دیگر

آیت الله مددی: دیگر وقتی، ها ببینید تکلیف داریم، تنجز نرسیده است، چون تنجز نرسیده موضوع امتثال و عصیان نیست، نه امتثال صدق می کند و نه عصیان، محور هفتم خود به خود منتفی می شود.

پس محور اول، دوم، سوم، محور چهارم هم تشریح بود، پنجم فعلیت بود یعنی ارسال رسل و انزال کتب، محور ششم هم تنجز بود یعنی وصول به مکلف رابطه ای که مکلف با حکم پیدا می کند. مرحله ی هفتم دیگر در اختیار مکلف بود البته باز هم اختیار مطلق نه، مرحله ی امتثال و عصیان.

اصلا لذا ما عرض کردیم مرحوم شیخ گفت مراد نفی مواخذه، مواخذه مرادش این است یعنی احکام جزائی بار نمی شود، عرض کردیم احکام جزائی که بر عنوان عصیان است ترمرد بر نظام است بار نمی شود، احکام جزائی که مترتب بر حکم، روشن شد؟ بعد ایشان می گوید والحاصل: فتحصل من جميع ما ذكرنا: مراد ایشان از جميع ما ذكرنا الان صفحه ی ۱۶۸ است، از آن صفحه ی ۱۶۵ تا اینجا دو صفحه بعد، دو برگ برگردید، از آنجایی که گفت او کان من الملائکات ومناطات الاحکام والمصالح التي تبتنى عليها، بناء على كونها من المسببات التوليدية وان منعناه سابقا أشد المنع، ولكن بناء على كونها من المسببات التوليدية يكون حالها بالنسبة إلى الافعال التي تقوم بها حال الطهارة، شك در محصل است اشتغال این دو صفحه را اثبات اشتغال که برائت نمی شود معلوم شد؟ این تحصل من جميع ما ذكرنا،

چون می گویم خود من امروز در ابتلاء واقع شدم دائما می گویم خدایا تحصل به کجا خورد این فایده ی تحصل، این از اینجا از این صفحه ی ۱۶۵، و لذا به نظر من کل این مطلب حذف می شد خیلی خوب بود، فقط یکی دو تا نکته ی علمی در اثناء ما گفتیم باز خدا رحم کرد ما دو سه تا نکته ی علمی گفتیم و الا این محصلی نداشت.

ان القول بالاشتغال عند الشك في اعتبار قصد القرية لمكان الشك في حصول الملاك، یعنی شك در محصل را سه جور ایشان گرفت این قسم اولش است تازه شك در محصل هم ایشان سه جور، یک: مراد از شك در محصل شك در ملاک، ملاک پیدا شد یا نه، نهی عن فحشاء و منکر پیدا شد یا نه، تقوی پیدا شد یا نه؟

مما لا يرجع إلى محصل، کلام خودشان هم، لعدم كون الملائکات من المسببات التوليدية، چون نیست، گفت بناء على كونها اينطور است، حتی يلزم تحصيلها على المكلف، بحيث لو شك في حصولها لزمه الاحتياط. هذا إذا كان مبني اعتبار قصد الامتثال هو حيثية دخلة في حصول الملاك، این اولی.

دومی: واما إذا كان مبنى اعتباره أحد الأمرين الآخرين ، يك : ، سه تا احتمال ملاک ، غرض : وهما الغرض بمعناه الآخر - أي الغرض من الأمر لأن يتعبد به العبد - وتمام الجعل به دو مبنا یکی متمم الجعل که خوب (علی ما هو الحق عندنا) .

فان كان منشأ اعتباره هو غرض الأمر ، فالذي ينبغي ان يقال عند الشك في ذلك ، هو الرجوع إلى البراءة ، جای اشتغال نیست ، اگر ملاک باشد اشتغال اگر غرض باشد ، للشك في أنه امر لذلك . وقد عرفت فيما تقدم : انه لو امر لذلك يكون الغرض من کیفیات الامر وملقى إلى العبد بنفس القاء الامر ويكون ملزما به شرعا ، كما يكون ملزما بتعلق الامر شرعا ، ويندرج الامر على هذا الوجه تحت الكبرى العقلية ، وهي لزوم الانبعاث عن امر المولى اين هم معلوم نیست اصلا غرض به اين معنا که ایشان گفته روشن نیست .

وحيث لو شك في أنه هل كان غرضه من الامر تعبد المكلف به أو لم يكن غرضه ذلك كان الشك راجعا إلى الزام شرعي فينفي بالأصل . می توانیم اصل جاری کنیم ، آن وقت ایشان توضیحش می دهد .

والحاصل : ان الامر يدور ، آن نکته ی اصلی این است ، حالا ایشان من خواندم نکته ی اصلی این است می گوید ما در بحث شك تعبدی و توصلی مرجع شکمان به این است که امر به ذات فعل تعلق گرفته است آیا اضافه ی بر ذات فعل قصد امر هم می خواهد یا نه ، پس ذات فعل مسلم است ، آن قصد مشکوک است اصل عدمش است روشن شد ؟

والحاصل : ان الامر يدور بين الأقل والأكثر ، لاشتراك التعبدی والتوصلي في ، چون تعبدی و توصلی یک امر مشترک دارند ، تعلق الامر بالفعل ، فعلى مراد اینجا یعنی عمل ، امر به عمل تعلق ، چون بالفعل آن که در مقابل بالقوة باشد تعلق الامر باعمل به این عمل تعلق گرفته است .

فيكون في التعبدی امر زائد اراده المولى من المكلف . روشن شد ؟

وليس المقام من دوران الامر بين المتباينين ، این دوران امر بين متباينين شد همان علم اجمالی است که شما فرمودید احتیاط درست می کند درست شد ؟

بدعوى انا نعلم أن للمولى غرضا ولكن نشك في أن غرضه من الامر نفس المتعلق أو ان غرضه تعبد المكلف بأمره ، وذلك : لاشتراك التعبدی والتوصلي في تعلق الغرض بالفعل ، فعل یعنی عمل .

وفي التعبدی يكون غرض زائد على ذلك ، وهو تعبد المكلف بأمره ، فيكون الامر من الدوران بين الأقل والأكثر .

بله نعم ممکن ان يقال : انه بالنسبة إلى فروع التبعيد : من قصد الوجه والتميز وغير ذلك ، يكون الأصل هو الاشتغال ، للشك في حصول المسقط المفروض انه غرض (شك في حصول المسقط بدون ذلك) ، بدون اين مطلب شك می کنیم .

عرض کنم اين مطلبی که ایشان فرمود اصل مطلب هم اصلا خوب بود ایشان همين را قرار می داد ، حتی در ملاک ، ایشان تصورشان اين است که فرق بين تبعدي و توصلي اين است که در تبعدي یک امر زائدي است در هر دو یک قدر مشترکی هست و آن تعلق امر به ذات عمل ، به ذات عمل امر تعلق می گیرد ، حالا اضافی بر او قصد امثال هم دارد یا نه اين امر زائدي است می گوییم اصل عدمش است برائت جاری می شود روشن شد ؟

اما اگر آمديم گفتيم نه اصلا تبعدي و توصلي ذاتا فرق می کند از کیفیات امر است شارع گفته نمازش ، اقم الصلاة لذكري ، صلاة یک خصوصیتی دارد اگر لذكري نباشد ورزش است اصلا با ورزش فرقی ندارد راست می شود ، صاف می شود نرمش بدنی که آدم صبح انجام می دهد ، صلاة یک نوع نرمش است . نمی توانیم بگویم امر به صلاة امر به نرمش مسلم خورده مثلا من باب مثال شك می کنیم آیا تبعدي اصلا بگویم تبعدي یک نحو ، اين امر واقعی است تکوینی است که شارع کشف می کند ، تبعدي یک سنخ اعمالی است که دارای کیفیت خاصی است یک نورانیت خاصی دارد

یکی از حضار : همين ها را از کجا بدانيم اگر ندانيم همان ورزش است .

آيت الله مددی : ها و لذا اين بحث بيهوده است ما بايد آن را درست بکنيم اول

و لذا آن آقا گفت تبعدي یعنی غير معقول المعنى ، توصلي معقول المعنى ، مثلا تيمم تبعدي است چون معنای درستی دارد شما دست به خاک بزويد . اما غسل مثلا توصلي است چرا چون معقول المعنى است ، جایی که ، و بعد غير از مساله معقول المعنى ممکن است اصولا در شريعت مقدسه در اين فکر بوده که بعضی از اعمال دارای یک کیفیت و نورانیت خاصی هستند اين نورانيتشان اقتضای اين می کند که شما قصد امر بکنيد توجه ، اضافة العمل الى المولى بشود .

یکی از حضار : یعنی تقسيم بندی متاخرين به تبعدي و توصلي را قبول نداريد .

آيت الله مددی : آها اين اصلا روشن شد ؟ یعنی اينکه ایشان می گويد اين خودش اصل بحث است ایشان می گويد در تبعدي و توصلي هر دو به ذات عمل خوردند در تبعدي یک قيد زائدي است . ممکن است بگويم نه .

لذا عرض کردم این بحث‌ها به جایی نمی‌رسد چون فرض است ، اگر بگوییم نه تعبدی اصلا ذاتا یک امری است دارای یک نورانیتی است که باید اضافی به مولی بشود ، آن وقت می‌شود دوران امر بین متباینین ، خودش هم لذا گفت : ولس المقام من دوران الامر بین المتباینین ، خود ایشان ملتفت شد .

اگر ما تعبدی را آن جور مطرح کردیم دیگر دوران امر بین متباینین می‌شود دقت کردید ؟ یعنی اصل این مطلب را اگر ایشان از اول این مطلب را می‌گفت از تمام این بحث‌ها بهتر بود ، اگر ما فرضمان در باب تعبدی و توصلی این است امر تعلق گرفته به ذات عمل ، قصد قربت یک قید زائدی است شک کردیم خوب اصل عدمش است ، راحت دیگر این بحث ندارد که ، روشن شد ؟

اما اگر گفتیم نه اصلا تعبدی یک امر مبهمی است ما حقیقت آن را نمی‌دانیم ، دارای یک کیفیت خاصی است ، مجرد شستن لباس نیست یک نورانیتی دارد حسابی دارد ، اقم الصلاة لذکری ببینید لذکری ، این عنوان ذکر الله باید درش باشد ، اگر این مطلب مطرح شد می‌شود امر بین متباینین آن وقت جای اشتغال است .

من به نظرم به جای آن بحث‌ها این بحث را اگر دنبال می‌کرد این بهتر بود ، این والحاصلی که دارد این نکته‌ی اصلی این است ، تصور ایشان در باب تعبدی و توصلی خوب طبعاً ، بعد هم می‌گوید بناء بر اینکه از ناحیه‌ی به حساب متمم الجعل خوب آن هم همینطور است چون ذات عمل ، امر به ذات عمل تعلق گرفته ، شک می‌کنیم به نحو متمم الجعل آمده گفته قصد قربت بکند یا نه اصل عدمش است خوب این هم واضح است ، اگر شما این جور فرض کردید این واضح است که در اینجا اصل عدم تعبدیت است ، توصلی می‌شود ، اصالة التوصلیة جاری می‌شود ، همان اصل معروفی که اهل سنت قائلند که اصل اولی توصلیت است تا تعبدیت ثابت بشود .

پس این نکته‌ی اساسی در حقیقت ، البته آن اصلا اطلاق دلیل هم همینطور قائلند یعنی خلاصه‌اش این است که اینها معتقدند هم طبق اصل لفظی ، هم طبق اصل عملی اصالة التوصلیة ...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین